رابطهٔ ولایت فقیه با ولایت عرفانی از دیدگاه امام خمینی

ابوالفضل کیاشمشکی*

علی خلیلی طسوجی**

چکیده: در این مقاله سعی شده ارتباط بین اندیشه‌های فقهی و عرفانی امام خمینی دربارهٔ نظریهٔ ولایت فقیه مورد کنکاش قرار گرفته و با نقد و بررسی نظرات مختلف ازقبیل تباین کلی، اتحاد کامل، استلزام منطقی و هماهنگی ظاهر و باطن به بیان اعتقاد امام خمینی پرداخته شود. به اعتقاد ایشان اسلام نیز همانند دیگر شرایع آسمانی دارای ظاهر و باطنی می‌باشد و دستورات شرع مقدس ریشه در عالم حقیقت دارند و دست‌یابی کامل به باطن حقایق اسلام فقط با وجود انسان کامل امکان‌پذیر است. حال ولایت فقیه که از امور اعتباری قلمداد می‌شود، گسسته از حقیقت نیست و همچنان که در عالم حقیقت انسان کاملی که فانی در ذات مقام الوهیت قرار گرفته دارای مقام ولایت می‌باشد، در عالم اعتبار نیز کسی باید دارای مقام ولایت باشد که هم‌سنخ با انسان کامل باشد، یا به‌عبارتی مظهری از انسان کامل باشد.

کلیدواژه‌ها: ولایت، فقیه، انسان کامل، ولایت عرفانی

---

* دانشیار و عضو هیئت علمی دانشگاه امیرکبیر e-mail: akiashemshaki@yahoo

**دانشجوی دکتری رشته فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه آزاداسلامی قم (نویسنده مسئول)

e-mail: khalili2499@gmail.com

مقاله علمی پژوهشی است؛ دریافت مقاله: ۱۳۹۵/۱۲/۱۴؛ پذیرش مقاله: ۱۳۹۶/۹/۴

دوفصلنامه علمی، سال دهم، شماره بیستم، صفحات ۱۴۰-۱۱۷

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-14]

مقدمه:

هریک از اندیشمندان در عرصه‌های مختلف علمی از منظر ویژه‌ای به تبیین موضوع ولایت پرداخته‌اند. فقهای شیعه در عصر غیبت برای فقیه جامع‌الشرایط، علاوه‌بر دارا بودن صفات خاص، حق ولایت قائل هستند که آن را بیشتر از امور اعتباری عقلایی قلمداد می‌کنند. از نگاه متکلم، ولایت لطفی ضروری ازجانب حق‌تعالی برای انسان و تداوم‌بخش رسالت و امامت می‌باشد. یکی از مباحث اصلی و عمده در حوزهٔ عرفان، اصل ولایت است، به‌طوری‌که عرفا آن را مقامی می‌دانند که با توجه به کمالات وجودی، دارای مراتب است و مرتبهٔ کامل آن را مختص انسان کامل می‌دانند. ازاین‌رو، عارفی که مراتب کمالات وجودی را طی کرده در سفر چهارم از سفرهای چهارگانه- سفرفی الخلق مع الحق - موظف به ارشاد رهبری جامعه می‌باشد.

نگارندگان در این مقاله با توجه به شخصیت ذوابعادی امام خمینی درصدد واشکافی این مسئله هستند که نظریهٔ ولایت فقیه آن حضرت برخاسته از مبانی کدام‌یک از عرصه‌های فقه یا عرفان بوده و درنهایت به دنبال پاسخی برای این پرسش اصلی هستند که آیا در آرا و اندیشه‌های امام خمینی نوعی ارتباط بین ولایت فقیه و ولایت عرفانی هست یا نه؟

مفهوم‌شناسی

ولایت

«ولایت» را لغویان از ریشهٔ «وَلیْ» به‌معنای «قرب و نزدیکی بی‌واسطه» می‌دانند که از آن واژه‌های فراوانی اشتقاق یافته و در همهٔ مصادیق به‌صورت اشتراک معنوی همین معنا لحاظ گردیده است (طریحی، ج۱: ۱۳۷۵). این واژه حکایت از رابطهٔ مستقیم بین دو کس یا دو نهاد یا دو گروه، از جنس محبت یا ریاست یا توالی و تبعیت یا تصرف دارد که با هیئت‌های مختلف (به فتح و کسر) در معانی «حب و دوستی»، «نصرت و یاری»، «متابعت و پیروی» و «سرپرستی» استعمال شده که ریشهٔ اصلی واژه با همان معنا (قرب و نزدیکی) به‌نوعی در تمامی این معانی ملحوظ است. منظور از ولایت در بحث ولایت فقیه آخرین معنای مذکور یعنی سرپرستی است (جوادی آملی، ۱۳۸۱: ۲۲).

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-14]

فقیه

فقیه از واژه فقه مشتق شده است. فقه در لغت به‌معنای فهم عمیق است (مصطفوی، بی‌تا: ج ۹: ۱۲۳). فقه در اصطلاح فقیهان، عبارت است از «علم به احکام شرعیه از راه ادلّهٔ تفصیلی آن‌ها» چنانچه شهید ثانی می‌فرماید: «فقه علم به احکام شرعیه که از راه ادلّهٔ تفصیلی آن‌ها به‌دست می‌آید استعمال می‌شود» (شهید ثانی/ عاملی، ۱۳۷۴ : ۳۲). مقصود از فقیه در بحث ولایت فقیه، مجتهد جامع‌الشرایط است نه هرکس که فقه خوانده باشد. فقیه جامع‌الشرایط باید سه ویژگی داشته باشد: «اجتهاد مطلق»، «عدالت مطلق» و «قدرت مدیریت و استعداد رهبری» (جوادی آملی، ۱۳۸۱: ۱۳۶).

انسان کامل

امام انسان کامل را مظهر اسما و صفات خداوند دانسته و می‌فرماید:

> *ازآنجاکه هرچه در عالم وجود هست، علامت و نشانی از آنچه در عالم غیب است، می‌باشد؛ بالضروره باید برای حقیقت عین ثابت انسانی یعنی عین ثابت محمدی(ص) و حضرت اسم اعظم نیز مظهری در عالم عین وجود داشته باشد تا احکام ربوبیت را ظاهر سازد و بر اعیان خارجی حکومت کند؛ همان حکومتی که اسم اعظم بر سایر اسما و عین ثابت انسان کامل بر سایر اعیان دارد. پس هر موجودی که دارای این صفت، یعنی صفت الهیّت ذاتی باشد، در این عالم، خلیفه خواهد بود؛ همان‌طورکه اصل نیز همین‌گونه بوده است*(امام خمینی،۱۳۷۳: ۸۲).

ولایت عرفانی

ولایت در عرفان عبارت از قیام عبد به حق است هنگام فنا از نفس خود (جرجانی، ۱۳۷۷، ذیل واژه). به اعتقاد امام خمینی حقیقت ولایت نزد اهل عرفان عبارت است از ظهور الوهیت و فیض منبسط مطلق و آن فیض خارج از همهٔ مراتب حدود و تعینات است، و از آن تعبیر به «وجود مطلق» شده و آن را همان «مشیت مطلق» و «حقیقت محمدیه و علویه» می‌دانند. ازطرفی چون فطرت به آن حقیقت که ظل‌الله است تعلق تبعی دارد پس فطرت بالذات متوجه کمال اصلی و بالتبع متوجه کمال ظلی است؛ بنابراین حقیقت ولایت از امور فطریه است و در فطرت جمیع عایلهٔ بشری عشق به بقای ابدی وجود دارد اما برای محجوبان از فطرت اصلیه از باب اشتباه در تطبیق، نتیجهٔ این محبت پیوستگی به دنیا و محبت به دنیا و تنفر از موت شده است (امام خمینی، ۱۳۷۸الف: ۱۰۱-۹۹).

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-14]

بنابراین هر موجودی که حظی از وجود دارد از حقیقت ولایت به‌تناسب سعهٔ وجودیش حظی برای او خواهد بود. حال با توجه به اینکه خداوند با تمام شئون خود تنها بر انسان کامل تجلی می‌کند؛ لذا حامل ولایت مطلقهٔ الهیه است. اهل معرفت بر این باورند که انسان‌های کامل هرچند به این مقام رسیده و صاحب ولایت شده‌اند ولی درجه و مقام آن‌ها یکی نیست و بستگی به طی مراحل و سفرهایی است که از آن به اسفار اربعه یاد می‌شود. و با طی این مراحل است که به مقام نبوت و یا رسالت نائل می‌شوند. مصداق بارز انسان کامل در این دنیا انبیا و اولیای معصومین(ع) هستند که دارای مقام ولایت عرفانی بوده و گاهی از آن به ولایت تکوینی، باطنی و معنوی هم یاد می‌شود که سرپرستی موجودات جهان و عالم خارج و تصرف عینی در عالم تکوین از عوارض آن می‌باشد. شایان ذکر است سیر در مراحل ابتدایی اسفار اربعه وکسب مراتب پائین ولایت عرفانی برای همهٔ سالکان راهِ دوست میسور و مقدور است، اما رسیدن به مراتب و مراحل نهایی آن، تنها برای مقام ختمی مرتبت و اوصیای معصوم آن حضرت امکان‌پذیر است (امام خمینی، ۱۳۵۹: ۱۵۰).

آشنایی با عرفان و فقه

پیش از طرح بحث اصلی، شایسته است به‌لحاظ معرفت‌شناختی، مرزهای عرفان و فقه و چگونگی ارتباط و تعامل این علوم در حوزه‌های معرفتی تبیین شود و سپس با استناد به بیانات، مکتوبات و سیرهٔ عملی امام خمینی، به واکاوی نظر ایشان پرداخته و به ارزیابی مباحث مطروحه بپردازیم.

عرفان به عنوان یک دستگاه علمی و فرهنگی، دارای دو بخش است: بخش عملی و بخش نظری. بخش عملی عبارت است از آنکه روابط و وظایف انسان را با خود و جهان و خدا بیان می‌کند. این بخش از عرفان، علم «سیر و سلوک» نامیده می‌شود. بخش دیگر عرفان مربوط است به تفسیر هستی، یعنی تفسیر خدا و جهان و انسان. عرفان در این بخش مبادی و اصول به اصطلاح کشفی را مایهٔ استدلال قرار می‌دهد و آن‌گاه با زبان عقل هستی را تفسیر می‌نماید.

عرفان مورد نظر در این مقاله، عرفانی است که سرمایهٔ اصلی خود را از اسلام گرفته و به دور از هرگونه انزوا و انحراف باشد. به‌تعبیر امام خمینی عارف علاوه‌بر سیروسلوک معنوی در صورت امکان باید درصدد تشکیل حکومت سیاسی باشد تا عدالت در جامعه برقرار شود (امام خمینی، ۱۳۷۸ب، ج ۲۰: ۱۱۶).

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-14]

در اصطلاح قرآن و سنت، «فقه» علم وسیع و عمیق به معارف و دستورهای اسلامی است و اختصاص به قسمت خاص ندارد، اما به‌تدریج در اصطلاح علما این کلمه اختصاص به «فقه الاحکام» یافته است. امروز آن بخش از فقه که به موضوعات مطرح شده در قلمرو سیاست و حکومت و دولت و روابط بین‌المللی می‌پردازد، «فقه سیاسی» گفته می‌شود که دربردارندهٔ نظریهٔ ولایت فقیه است. در این نوشتار، این بخش از فقه بیشتر مورد لحاظ است.

عرفان ناظر به عالم حقیقت و فقه ناظر به عالم اعتبار

بحث از روابط حاکم بر امور حقیقی و اعتباری نقش به‌سزایی در تبیین بهتر موضوع این پژوهش خواهد داشت؛ چرا که با فهم این مطلب رابطهٔ بین عرفان و فقه بیشترنمایان خواهد شد.

علامه طباطبایی در ابتدای رساله «الولایه» به بیان این مهم پرداخته و اساس مطالب رسالهٔ خویش را بر این پایه بنیان نهاده است. علامه در این رساله ادراکات را به دو قسم حقیقی و اعتباری تقسیم نموده است. در این تقسیم‌بندی آن دسته از معانی که ما آن را ادراک می‌کنیم و برای آن ادراک، واقع و مصداق خارجی وجود دارد چه ادراک‌کننده‌ای باشد و یا نباشد مانند جواهر خارجی ازقبیل جماد و نبات و حیوان و امثال این‌ها ادراک حقیقی گفته می‌شود و آن دسته از معانی که برای آن ادراک واقع و مطابق و مابه‌ازایی درخارج وجود نخواهد داشت - یعنی اگر این ادراک ما نباشد آن نیز وجود نخواهد داشت- مثل مالکیت، ادراک اعتباری گفته می‌شود. علامه در این رساله معتقد است هر امر اعتباری تکیه به یک امر حقیقی و تکوینی دارد که تحت آن است (طباطبائی، ۱۳۸۷: ۷).

به اعتقاد علامه طباطبایی، هر یک از امور اعتباری دارای ریشهٔ تکوینی است و براثر یک نوع اضطرار و پدید آمدن شرایط و دشواری‌های خاص مانند مسائل اجتماع و جامعه پدید می‌آیند. به بیان دیگر، وقتی انسان مضطر می‌شود، نوعی از ادراکات را به معنایی برای خود جعل می‌کند و فقط مربوط به این دنیا است و در آن عوالم پیش از دنیا و پس از آن -که دار آخرت است- و تکلیف، معنا ندارد و اجتماعی در کار نیست. قوانین اعتباری و قراردادی نیز در آن عوالم و نشئه‌ها معنایی نخواهد داشت. به‌عبارت‌دیگر انسان درآن عوالم با امور تکوینی و حقیقی سروکار دارد و حشرش فردی است. بنابراین، اعتباریات در آنجا، جایگاهی نخواهد داشت.

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-14]

به اعتقاد علامه طباطبایی این ادراکات و مفاهیم، ارتباط تولیدی با ادراکات و علوم حقیقی ندارند؛ به این معنا که از مفاد اعتبار، مفاد یک قضیهٔ حقیقی، استنتاج نمی‌شود. شهید مطهری در توضیح این مطلب، این گونه استدلال می کند:

ما نمی‌توانیم حد وسط یک حقیقتی را پیدا کنیم که بتواند این دو را به هم ربط دهد؛ چون در هر استدلالی، نتیجه از طریق یک حد وسط، با مقدمات مرتبط می‌شود؛ حد وسط اگر حقیقی باشد نمی‌تواند نتیجهٔ اعتباری داشته باشد و اگر اعتباری باشد نمی‌تواند نتیجهٔ حقیقی داشته باشد. چون این‌ها به تعبیر زبان امروز، فعل‌های گفتاری متفاوتی هستند؛ دو کار مختلف‌اند و با هم نمی‌توانند ارتباط داشته باشند (مطهری، ج۶، ۱۳۶۸: ۳۹۶).

البته به نظر می‌رسد نظر علامه طباطبایی و شهید مطهری بر این است که امور حقیقی و اعتباری به‌لحاظ استنتاج منطقی نمی‌توانند ارتباط تولیدی باشند و گونه‌های دیگر ارتباط را نفی نکرده‌اند. چنانچه آیت‌الله جوادی آملی به بیانی دیگر به این موضوع پرداخته‌اند:

اگر گفته می‌شود که هرگز نمی‌توان باید را از بود انتزاع کرد، سخنی حق است، زیرا «بایدها» را از «بایدها» و «بودها» را از «بودها» می‌توان گرفت، بلکه «بایدها» را از «بایدها» و «بودها» را از «بودها» می‌توان گرفت. حرف‌های ارزشی با حکمت عملی تناسب دارد. بنابراین «بودها» را از «بود» و «هست‌ها» را از «هست» باید بگیریم. ازآنجاکه حکمت عملی، تابع حکمت نظری است و حکمت نظری، اصل و سایه‌افکن است؛ بنابراین اگر قیاسی داشته باشیم که یک مقدمهٔ آن «بود» و مقدمهٔ دیگرش «باید» باشد، از ترکیب آن دو، نتیجه‌ای به‌دست می‌آید که تابع اخس مقدمتین است. براین‌اساس، نتیجه «باید» است. چون «بود» اصل است و «باید» فرع. نتیجه تابع اخس مقدمتین است. ما اگر بخواهیم از ضمیمهٔ حکمت نظری و حکمت عملی در مباحث سیاسی استفاده کنیم، حتماً لازم است که از آن مبانی، یک مقدمه و از این مبانی نیز، یک مقدمه قرار دهیم. در این صورت، نتیجه، سیاست خواهد بود؛ نتیجه‌ای که تابع اخس مقدمتین است (لک‌زایی، ۱۳۸۷: ۸۶).

امام خمینی احکام فقهی را اعتباری دانسته اما نه اعتباری محض، بلکه اعتباریاتی که ریشهٔ تکوینی داشته و اعتبارکننده و یا امضاکنندهٔ آن، خداوند متعال است. امام خمینی در همین راستا

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-14]

برای بعضی از اعتبارات به‌منظور انتظام عالم، اثر اعتباری قائل شده و آن‌ها را موضوع برای احکامی قرار داده‌اند. این اعتبارات،گاهی اعتبارات شرعیه است و گاهی اعتبارات عقلاییه است. گاهی اعتبارات عقلاییه ازطرف شارع امضا شده و موضوع برای احکامی قرار داده شده است. اوامری که روی این اعتبارات آمده، یا به همان صورت اعتباریه تعلق گرفته و یا اینکه معنای امر به شیء، حکم به ایجاد اوست. مثلًا شارع، حمد و سوره و سجود و رکوع و تشهد و سلام را معروض یک صورت وحدانی با ترتیب خاصی دیده و در اعتبار، یک وصف کلی و اجتماعی اعتبار نموده است، به‌طوری که اگر اعتبار شارع نبود، این اجزا در حصول آن صورت هیچ دخالت و تأثیری نداشتند (امام خمینی، ۱۳۸۵: ۲۴۶).

امام خمینی در نظریهٔ ولایت فقیه به‌صراحت بیان می‌دارد که ولایت فقیه، یک امر اعتباری عقلایی است و تمام اختیاراتی که پیامبر و ائمه برای ادارهٔ جامعه داشته‌اند، برای فقیه جامع‌الشرایط نیز ثابت است و او می‌تواند براساس مصلحت، هرآنچه مقتضی مصالح اسلام و جامعهٔ مسلمانان تشخیص می‌دهد، به‌عنوان قانون الهی اعلام نماید و این ولایت، واقعیتی جز جعل ندارد و فی حد ذاته، شأن و مقامی نیست، بلکه وسیلهٔ انجام وظیفهٔ اجرای احکام است (امام خمینی، ۱۳۷۳: ۵۱).

براساس مطالبی که گذشت، می‌توان بیان داشت امام خمینی عرفان را ناظر به عالم حقیقت، و فقه را ناظر به عالم اعتبار دانسته و براساس قواعد منطقی، هیچ رابطهٔ تولیدی همچون روابط علی و معلولی نمی‌توان بین این دو علم قائل شد.

در این مقاله به نسبت‌هایی که می‌توان برای ولایت فقیه و ولایت عرفانی انسان کامل مفروض داشت در حد توان اشاره شده و پس از نقد و بررسی و مطابقت آن با آرا و اندیشه‌های امام خمینی به تبیین آن پرداخته شده است.

بررسی دیدگاه‌های موجود

الف. تباین کلی

بین دو مفهوم کلی در صورتی نسبت تباین برقرار است که هیچ‌کدام از افراد آن‌ها در حیطهٔ دیگری نباشد. به‌عبارت‌دیگر، دو کلی در صورتی متباین هستند که هیچ مصداق مشترکی نداشته باشند و قلمرو هر یک، کاملاً جدا از قلمرو دیگری بوده و هیچ نقطهٔ مشترکی میانشان نباشد.

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-14]

ولایت فقیه و ولایت عرفانی با تعریفی که از آن‌ها ارائه شد، وجوه مشترک زیادی دارند که مهم‌ترین آن‌ها، صاحبان این دو نوع ولایت هستند که باید در هرکدام مراتبی از عدالت و علم به قانون الهی را داشته باشند و نیز غایت هرکدام خدمت به خلق و هدایت و ارشاد مردم به‌سوی معبود حقیقی، خداوند است. بنابراین نمی‌توان بین ولایت عرفانی و ولایت فقیه نسبت تباین کلی برقرار کرد.

طرف‌داران نسبت تباین، بیشتر با نگرشی سکولار به تبیین اندیشه‌های خود پرداخته و معتقدند حکومت و تدبیر امور مملکتی که عبارت است از سامان‌دهی امور روزمرهٔ مردم و نظام اقتصادی و امنیتی آنان، همه از شاخه‌های عقل عملی و از موضوعات جزئیه و متغیراتی به‌شمار می‌روند که پیوسته در حال نوسان و دگرگونی می‌باشند. این نوسان‌ها و دگرگونی‌ها، قهراً وضع و رابطهٔ آن‌ها را با کلیات و فرامین وحی الهی متفاوت می‌سازد و تشخیص صحیح موضوعات تجربی، تنها برعهدهٔ مردم است. تمام کارها ازقبیل تدبیر منزل، سیاست مدن و آیین کشورداری، از موضوعات و رخدادهای فرعیه‌اند که در شأن انبیا، رسولان و امامان و به طریق اولی نمایندگان خصوصی و عمومی ایشان نیست که در این کارها مداخله و تعیین موضوع نمایند.

یکی از کسانی که به‌صراحت، حق ولایت و حکومت نبی اکرم(ص) و ائمه(ع) را انکار می‌کند، دکتر مهدی حائری است. وی بر این عقیده است که امامت، جزئی از مفهوم و ماهیت پیامبری و رسالت است و همانند مقام رسالت، یک پدیدهٔ والای معنوی و الهی است که ازسوی خداوند متعال در زمین جلوه‌گر شده است و به‌هیچ‌وجه وابسته به بیعت و انتخاب مردم نمی‌باشد. اما خلافت که به‌معنای رهبری سیاسی است، یک پدیدهٔ دنیایی و تنها به‌معنای کشورداری است و هیچ رابطهٔ منطقی یا کلامی و اعتقادی به مقام والا و رفیع نبوت و امامت ندارد. خلافت یک مقام سیاسی اجتماعی است که واقعیتی جز انتخاب مردم ندارد (حائری، ۱۹۹۵م: ۱۷۲).

حائری در توجیه عهده‌داری امور سیاسی و کشورداری توسط پیامبران سلف و به‌ویژه پیامبر اسلام(ص) و همچنین علی(ع) که علاوه‌بر مقام امامت و ولایت، کلیهٔ مقام سیاسی خلافت و امور کشورداری را نیز به‌دست داشتند می‌گوید:

باید بدانیم که این مقام‌های سیاسی ازآنجاکه ازسوی مردم وارد بر مقام پیشین الهی آن‌ها شده و متناسب با ضرورت‌های زمان و مکان بدون آنکه خود درصدد آن باشند

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-14]

به آنان عرضه گردیده، به همین جهت نمی‌تواند جزئی از وحی الهی محسوب شود. تنها در یک فرصت‌های خاصی، هنگامی که مردم سرزمینی به آن اندازه از رشد و بلوغ سیاسی و اجتماعی رسیده‌اند که تشخیص می‌دهند پیامبران و امامان می‌توانند علاوه‌بر رهبری دینی، رهبری سیاسی و آیین کشورداری را نیز بهتر و شایسته‌تر از دیگران عهده‌دار شوند...، بدین جهت عقل عملی، این‌گونه جامعهٔ پیشرفته را به انتخاب اصلح و احسن رهنمون می‌سازد (حائری، ۱۹۹۵م: ۱۴۴-۱۴۳).

عبدالکریم سروش ازجمله نظریه‌پردازانی است که در کتاب *تجربهٔ نبوی*، مخالفت خود را با وجود هرگونه ارتباط بین ولایت عرفانی و باطنی با ولایت ظاهری و سیاسی اعلام داشته و معتقد است که این دو نوع ولایت نه‌تنها از یک سنخ نیستند، بلکه در تعارض و تضاد با یکدیگر می‌باشند:

از تئوری ولایت عرفانی، رهبری باطنی درمی‌آید نه رهبری سیاسی و در مقام حکومت و مدیریت، ناکارآمد و بلکه بسیار خطرناک است (سروش، ۱۳۷۸: ۲۷۷-۲۵۶).

بدین‌ترتیب به اعتقاد سروش نباید میان ولایت باطنی و ریاست ظاهری خلط نمود. البته، ایشان معتقدند که تعارضی در امکان جمع این دو ولایت در شخص واحد وجود ندارد، اما آنچه مهم است، این است که برای اعمال مدیریت موفق، لازم است ولایت باطنی شخص در مدیریت سیاسی‌اش بی‌تأثیر باشد.

در پاسخ به طرف‌داران این نظریه می‌توان گفت: یک. براساس اندیشه‌های امام خمینی، همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد ولایت فقیه از امور اعتباری و عقلایی بوده، اما با این تفاوت که برخلاف دیدگاه‌های فوق، این امور اعتباری محض نبوده و ازطرف شارع معتبر صادر یا امضا گردیده و لذا ریشهٔ تکوینی داشته و گسسته از عالم حقیقت نیستند.

دو. امام عرفان را از انزوای خصوصی و انحصاری به عرفانی پویا و زنده و حماسی ارتقا داده و رسیدگی به امور بندگان خدا و تشکیل حکومت را وظیفه‌ای همگانی بر اهل عرفان و سلوک برشمرده است:

خیال کردند یک دستهٔ زیادی که معنای عرفان عبارت از این است که انسان یک محلی پیدا بشود و یک ذکری بگوید و یک سری حرکت بدهد و یک رقصی بکند و این‌ها. این معنی عرفان است؟! مرتبهٔ اعلای عرفان را امام علی(ع) داشته است و هیچ این چیزها نبوده در کار. خیال می‌کردند که کسی که عارف است باید دیگر به‌کلی

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-14]

کناره گیرد از همه‌چیز و برود کنار بنشیند و یک قدری ذکر بگوید ... امیرالمؤمنین درعین‌حالی که اعرف خلق‌اللّه بعد از رسول‌اللّه در این امت، اعرف خلق‌اللّه به حق تعالی بود، مع‌ذلک، نرفت کنار بنشیند و هیچ‌کاری به هیچی نداشته باشد... این سلوک در انبیا زیادتر از دیگران بوده است، در اولیا زیادتر از دیگران بوده است. لکن، نرفتند تو خانه‌شان بنشینند و بگویند که ما اهل سلوکیم و چه کار داریم که به ملت چه می‌گذرد. هرکه هر کاری می‌خواهد بکند. ... موسی بن‌عمران اهل سلوک بود، ولی مع‌ذلک، رفت سراغ فرعون و آن کارها را کرد. ابراهیم هم همین‌طور. رسول خدا هم که همه می‌دانیم. رسول خدایی که سال‌های طولانی در سلوک بوده است، وقتی که فرصت پیدا کرد، یک حکومت سیاسی ایجاد کرد برای اینکه عدالت ایجاد بشود (خمینی، ۱۳۷۸ب، ج ۲۰: ۱۱۶).

سه. امام خمینی در پیامی که به حجاج و مسلمانان ایران و جهان در تاریخ ۲۵ مرداد ۱۳۶۴ صادر فرمودند، پس از ذکر ابعاد عرفانی حج، انقلاب ملت‌های مسلمان را برخاسته از عرفان و شعور سیاسی آن‌ها به جهانیان معرفی می‌نماید:

عرفات و مشعر و منا، میهمان‌دار کسانی هستند که ملت مسلمانشان با عرفان و شعور سیاسی قیام نموده‌اند تا آرمان‌ها و امانی اسلام را در کشور خود و سایر کشورهای مظلوم تحت ستم تحقق بخشند (امام خمینی، ۱۳۷۸ب، ج ۱۹: ۳۳۴).

ب. اتحاد ولایت فقیه با ولایت عرفانی

برخی از متفکران شیعه، ولایت فقهی را با ولایت معنوی امام معصوم گره زده و آن را مبتنی‌بر صفاتی مانند عصمت و علم می‌دانند. بر همین اساس، در صورت فقدان چنین صفاتی، ولایت نیز منتفی خواهد بود. محمدجواد مغنیه در این زمینه می‌گوید:

بین زمان حضور و غیبت، تفاوت بسیاری است، زیرا در زمان حضور به دلیل وجود عصمت و علم غیب و شرایط ویژهٔ امام معصوم(ع)، تمام امور دنیوی و اخروی و ریاست دولت و اجرای احکام تحت ولایت ایشان است، ولی در زمان غیبت چنین شخص و صفاتی وجود ندارد. پس چنین ولایتی هم وجود نخواهد داشت (مغنیه، ۱۳۸۵: ۵۹).

براساس این دیدگاه فقیه نمی‌تواند دارای جایگاه امام در جامعه باشد و ولایت فقیه نمی‌تواند به معنای همان ولایت وسیع ثابت برای پیامبر(ص) و امامان(ع) باشد، زیرا پایه و اساس چنین ولایتی

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-14]

«عصمت کامل و مطلق» است و هر فقیهی با تمام صفات والایی که می‌تواند داشته باشد، به چنین عصمتی دست نمی‌یابد و از سهو، اشتباه و عوامل نفسانی در امان نیست. محال است خداوند متعال زمام امور مردم را به‌دست کسی که دارای سهو، خطا و اشتباه و در معرض امیال نفسانی است، قرار دهد، زیرا این عمل با حکمت الهی سازگار نیست (مال‌الله، ۱۴۰۹ق: ۳۰ - ۲۷).

در پرتو سخن این اندیشمندان، چنین استنتاج می‌شود که عصمت و عدم‌خطا سبب برخورداری از ولایت حکومتی و سیاسی است و ازآنجایی‌که فقیه دارای چنین صفاتی نیست، بنابراین دارای ولایت آنان نیز نبوده و سپردن جامعه به‌دست کسانی که از عصمت برخوردار نیستند نقض غرض است. به‌عبارت‌دیگر، امکان جعل ولایت در فقیه به‌سبب عدم قابلیت محل، ممکن نخواهد بود و چنین نصبی برخلاف لطف الهی، نبی او و امامان معصوم(ع) است (اشتهاردی، ۱۴۰۰ق: ۲۳).

امام خمینی در سلسله درس‌های ولایت فقیه، در جواب و تحلیل این اشکال می‌فرماید:

> *وقتی می‌گوییم ولایتی را که رسول اکرم(ص) و ائمه(ع) داشتند، بعد از غیبت، فقیه عادل دارد، برای هیچ‌کس این توهم نباید پیدا شود که مقام فقها همان مقام ائمه(ع) و رسول اکرم(ص) است؛ زیرا اینجا صحبت از مقام نیست، بلکه صحبت از وظیفه است. «ولایت» یعنی حکومت و ادارهٔ کشور و اجرای قوانین شرع مقدس. یک وظیفهٔ سنگین و مهم است؛ نه اینکه برای کسی شأن و مقام غیرعادی به‌وجود بیاورد و او را از حد انسان عادی بالاتر ببرد. به‌عبارت‌دیگر، «ولایت» مورد بحث یعنی حکومت و اجرا و اداره، برخلاف تصوری که خیلی از افراد دارند امتیاز نیست، بلکه وظیفه‌ای خطیر است* (امام خمینی، ۱۳۷۳: ۵۱).

پ. رابطهٔ منطقی بین ولایت فقیه و ولایت عرفانی

منطقیون و حکیمانی همچون ابن‌سینا و خواجه نصیر طوسی، در برخی کتب منطقی خود همچون *منطق شفا*، *اساس الاقتباس* و *منطق تجرید*، در باب شرایط مقدمات برهان، شروطی همچون ذاتیت محمولات برای موضوعات و ضرورت و کلیت در مقدمات را ذکر کرده و بدین نکته اشاره کرده‌اند که این شروط حاکی از واقعیت‌هایی نفس الامری است و روابطی قراردادی و جعلی نمی‌باشند.

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-14]

این بدین معناست که اگر روابط و نسبت‌های مفاهیم، اعتباری و فرضی شد، دیگر نمی‌توان دربارهٔ مورد آن‌ها برهان منطقی اقامه کرد. ازاین‌رو بین حقایق و اعتباریات از آن حیث که رابطه‌ای واقعی و نفس الامری برقرار نیست؛ پیوند منطقی و رابطهٔ تولیدی نیز برقرار نمی‌باشد.

شهید مطهری در این باب می‌فرماید :

...چنان‌که دانستیم، اساس تکاپو و جنبش فکری و عقلانی ذهن، روابط واقعی و نفس‌الامری محتویات ذهنی است و چون مفاهیم حقیقی در ذات خود با یکدیگر مرتبط‌اند، زمینهٔ این فعالیت ذهنی در میان آن‌ها فراهم است و ازاین‌رو ذهن می‌تواند به تشکیل قیاسات و براهین منطقی موفق شود و از پاره‌ای حقایق، حقایق دیگری را بر خویش معلوم سازد. ولی در اعتباریات همواره روابط موضوعات و محمولات، وضعی و قراردادی و فرضی و اعتباری است و هیچ مفهوم اعتباری با یک مفهوم حقیقی و یا یک مفهوم اعتباری دیگر رابطهٔ واقعی و نفس‌الامری ندارد و لهذا زمینهٔ تکاپو و جنبش عقلانی ذهن در مورد اعتباریات فراهم نیست و به‌عبارت‌دیگر که به اصطلاحات منطقی نزدیک‌تر است، ما نمی‌توانیم با دلیلی که اجزای آن را حقایق تشکیل داده‌اند (برهان)، یک مدعای اعتباری را اثبات کنیم و نیز نمی‌توانیم با دلیلی که از مقدمات اعتباری تشکیل شده، حقیقتی از حقایق را اثبات کنیم و هم نمی‌توانیم از مقدمات اعتباری تشکیل برهان داده، یک امر اعتباری نتیجه بگیریم (طباطبائی، ۱۳۶۲، ج۲: ۱۵۸-۱۵۷).

همان‌طورکه در گذشته نیز اشاره شد، نمی‌توان بین ولایت فقیه که یک امر اعتباری و قراردادی است و ولایت عرفانی که یک امر حقیقی است، رابطهٔ تولیدی و استنتاجی بر قرار کرد، به نوعی که معتقد باشیم با مبانی و مقدمات عرفانی ولایت فقیه حاصل می‌شود. در این صورت، ولایت فقیه یک مقام معنوی به‌شمار رفته و قابل انتقال به غیر نخواهد بود و این نتیجه به‌صراحت در کلام امام خمینی مردود شده و ایشان ولایت فقیه را یک امر اعتباری و قراردادی و قابل انتقال به دیگران دانسته است؛ چنان‌که ایشان در جایی می‌فرمایند:

مقصود ما از ولایت، ولایت کلیهٔ الهیه که در زبان عرفا و برخی از فلاسفه متداول است نمی‌باشد؛ بلکه منظور همان ولایت قراردادی و اعتباری است ... . بنابراین، مسلم

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-14]

است که این‌گونه ولایت و رهبری، قابل انتقال و به ارث گذاشتن از جانب یکی به دیگری است (امام خمینی، ۱۳۷۳: ۵۷).

بااین‌حال، برخی از اندیشمندان معتقدند تعبیر امام از ولایت مطلقهٔ فقیه برگرفته از ادبیات عرفانی است، یعنی منظور از آن، همان ولایت پیامبر اسلام(ص) است که به «ولایت مطلقه» تعبیر می‌شود و آن را دلیل بر وجود نوعی اشتراک یا ارتباط میان ولایت مطلقهٔ فقیه با ولایت مطلقهٔ کلیهٔ الهیه در اندیشه و ذهن و ضمیر امام می‌دانند.

آقا محمدرضا قمشه‌ای، محقق بزرگ عرفانی است که امام خمینی با تعظیم و تکریم از ایشان با عنوان «شیخُ مشایخنا» یاد می‌کند (امام خمینی، ۱۳۵۹: ۸۷). اندیشه‌های عرفانی ایشان، پایه و اساس استنادات و دلایل این دسته از اندیشمندان قرار گرفته است. شایسته است به اختصار برخی از اندیشه‌های ایشان را ذکر کرده و سپس استدلال دیگران در این مورد را بررسی کرده و با طرح نظر امام خمینی بحث را به پایان رسانیم.

آقا محمدرضا قمشه‌ای در توضیح ولایت مطلقه می فرماید:

ولایت مطلقه، به‌معنای ولایت رها از قیود و حدود است و این رهایی از قیود، به آن است که ظهور همهٔ اسما و صفات الهی باشد و هرگونه تجلیات ذات حق را دارا باشد (زمانی قمشه‌ای، ۱۳۷۸: ۵۷۸).

آقا محمدرضا قمشه‌ای در رسالهٔ *تحقیق فی الاسفار الاربعه* به شرح سفرهای چهارگانهٔ سالک پرداخته و در سفر سوم و چهارم که «سفر من الحق الی الخلق بالحق» و «سفر فی الخلق بالحق» است معتقد است سالک به مقام نبوت می‌رسد. اما او در سفر سوم هنوز نبی نامیده نمی‌شود، ولی در سفر چهارم «فیکون نبیّاً بنبوة التشریع و یسمّی بالنبی».

امام خمینی در *مصباح الهدایه* با طرح مسئلهٔ مراتب تشکیکی این مقام، معتقد است امام معصوم(ع) نیز در سفر چهارم به این مقام نائل می‌شود؛ به‌گونه‌ای که اگر حضرت امیرالمومنین(ع) پیش از پیامبر اسلام پا به عرصهٔ وجود ظاهری می‌گذاشتند صاحب تشریع می‌شدند.

نتیجه‌ای که از این اندیشه گرفته می‌شود آن است که می‌توان گفت پیامبران و امامان معصوم(ع) از منظر معنوی و عرفانی به هدایت اجتماع بشری و به‌دست گرفتن قدرت ظاهری دست می‌یابند و

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-14]

این سلسله با خاتمیت حضرت مهدی(عج) مختوم است و احکام آن قابل تسری به مراتب مادون نیست.

محقق داماد- از اندیشمندان معاصر- با تبیین نظریهٔ خلافت انسان کامل که پایه و اساس انسان‌شناسی عرفانی است، درصدد یافتن مبانی عرفانی برای حکومت می‌باشد که با استناد به آرای آقا محمدرضا قمشه‌ای، به دو طریق این مبانی را اثبات می‌نماید (محقق داماد، ۱۳۷۷: ۶۳۵):

طریق اول: رسالت خلافت کبری

به اعتقاد وی از میان مقدمات آقا محمدرضا برای اثبات خلافت پس از رسول‌اللّه(ص) مقدمهٔ ششم را می‌توان به منزلهٔ دلیلی عقلی- عرفانی برای برپایی حکومت توسط عارف دانست. این مقدمه شامل موارد استدلالی زیر می‌باشد:

۱. خلافت مسلم رسول خدا(ص) ازسوی خداوند؛
۲. انسان کامل دارای رسالت الهی بوده و حکومت الهی وی، جهان شمول می‌باشد؛
۳. رسول خدا به‌واسطهٔ رحمة للعالمین بودن، وظیفهٔ ایصال مردم را به کمالات معنوی دارد؛
۴. وجوب دعوت مردم به‌سوی خدا؛ لذا در صورتی که پس از اقامهٔ دلیل، مردم اطاعت ننمودند، علیه ایشان اقامهٔ سیف می‌شود؛
۵. لزوم تداوم شریعت رسول خدا(ص) تا روز قیامت به‌سبب خاتمیت نبوت وی؛
۶. اثبات لزوم قدرت دنیوی خلیفهٔ الهی در کنار اقتدار معنوی او (تلازم علم و قدرت)؛
۷. جمع علم و قدرت در فرد واحد به‌سبب وحدت خلیفه و قطب و عدم جدایی قطب از خلیفه؛
۸. تلازم سیف و حجت که نتیجهٔ آن، انطباق خلیفهٔ ظاهری بر خلیفهٔ باطنی می‌باشد.

بنابراین ازآنجاکه خلیفه، مظهر خدای ظاهر و باطن است و باید خصوصیات متخلفٌ‌عنه را داشته باشد، خلیفهٔ ظاهری همان خلیفهٔ باطنی می‌باشد (محقق داماد، ۱۳۷۷: ۶۲۸– ۶۲۶).

ملاصدرا در *اسفار*، مراحل سیروسلوک عرفانی را مشخص می‌کند. سفر چهارم از اهمیت خاصی برخوردار است؛ زیرا سالک پس از طی مراحل کمال، سفری را در میان خلق و با یاد حق خواهد داشت. در این سفر، سالک براثر مشاهدهٔ خلایق و آثار ایشان، به عوامل سود و زیان دنیوی و اخروی مردم علم یافته و مردم را هدایت می‌نماید.

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-14]

آری، بدین مبانی عرفانی است که نزد عرفا، دعوت با حکومت، تلازم می‌یابد، بلکه دومی لازمه و جزء لاینفک اولی می‌شود و سالک الی‌اللّه پس از تمامیت سیر الی‌اللّه و فی‌اللّه، مأمور به تکمیل عباد و تعمیر بلاد می‌گردد و به‌منظور دست‌گیری از دیگر بندگان و هدایت آنان به‌سوی خدا، حکومت تشکیل می‌دهد (محقق داماد، ۱۳۷۷: ۶۳۲).

اما در پاسخ این اندیشمند معاصر باید گفت به‌طورکلی ولایت مطلقه از دیدگاه اهل معرفت، اولاً، حقیقتی عینی است و نباید آن را با مناصب اجتماعی که واقعیتی جز جعل و اعتبار ندارد خلط کرد؛ چه اینکه نباید آن را در حد پیشوایی و زعامت دانست. ثانیاً، کمالی است که با ارتقای در مراتب هستی و احاطه به کمالات وجودی، حاصل می‌شود. ثالثاً، دربرابر ولایت مقیده، مقام انسان کمال است که جانشین آیینهٔ تمام‌نمای کمالات حق، و ظهور اسمای حسنای او باشد و در هیچ‌یک از کمالات و صفات حق‌تعالی احدی بر او پیشی نگرفته است. ولایت با این تفسیر، منشأ آثار و احکام خاصی است؛ مثلاً ولی‌الله از نفوذ غیبی بر جهان و انسان برخوردار است و چون در سلسلهٔ موجودات برتر از همه و بر فراز آن‌ها قرار دارد، ناظر به ارواح، نفوس و قلوب است و از این نظر، نوعی تسلط تکوینی بر جهان دارد که این احکام، همه از آثار قرب به حق است. ولایت مطلقهٔ پیامبر اکرم(ص) در تصرف تکوینی محدود نمی‌باشد و علاوه‌برآن، تصرف تشریعی و تصرف حکومتی را نیز شامل می‌شود (سروش، ۱۳۸۶: ۵۸۰-۵۷۹).

ازطرفی امام، همان‌طورکه در گذشته نیز اشاره شد، به‌صراحت این‌گونه برداشت از ولایت فقیه را مردود دانسته و طی نامه‌ای به نمایندگان مجلس شورای اسلامی، با اشاره به اظهارات ابهام‌آمیز برخی از نمایندگان، دراین باره آورده‌اند:

با تشکر وافر از نمایندگان محترم مجلس شورای اسلامی، چون گفتار آقایان پخش می‌شود و ممکن است سوءتفاهمی بین مردم حاصل شود، لازم است عرض کنم آیات و روایاتی وارد شده است که مخصوص به معصومین(ع) است، و فقها و علمای بزرگ اسلام هم در آن‌ها شرکت ندارند، تا چه رسد به مثل اینجانب. هرچند فقهای جامع‌الشرایط از طرف معصومین نیابت در تمام امور شرعی و سیاسی و اجتماعی دارند و تولی امور در غیبت کبری موکول به آنان است، لکن این امر غیر ولایت کبرا است که مخصوص به معصوم است. تقاضای اینجانب آن است که در صحبت‌هایی که

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-14]

می‌شود و پخش می‌گردد ابهامی نباشد و مرزها از هم جدا باشد (خمینی، ۱۳۷۸، ج ۱۹: ۲۳۷).

ت. هماهنگی ظاهر و باطن

به اعتقاد امام خمینی تمامی شرایع آسمانی دارای ظاهر و باطنی می‌باشند که شریعت اسلام به‌عنوان جامع‌ترین شرایع از این امر مستثنی نبوده و دستورات شرع مقدس، عامل هماهنگی بین ظاهر و باطن می‌باشد. امام این نکته را از مرحوم شاه‌آبادی چنین نقل می‌کند:

> *جمیع عبادات سرایت دادن ثنای حق ـ جلّت عظمته ـ است تا نشئهٔ مُلکیه بدن. و چنانچه از برای عقل حظی از معارف و ثنای مقام ربوبیت است و از برای قلب حظی است و از برای صدر حظی است، از برای ملک بدن نیز حظی است که عبارت است از همین مناسک. پس، روزه ثنای حق به صمدیت و ظهور ثنای او به قدوسیت و سبوحیت است؛ چنانچه نماز که مقام احدیت جمعیه و جمعیت احدیه دارد، ثنای ذات مقدس است به جمیع اسما و صفات* (امام خمینی، ۱۳۶۹: ۱۳).

برای تبیین بیشتر این دیدگاه، به اختصار توضیحاتی پیرامون ولایت و نبوت با رویکرد عرفانی و سپس مظاهر آن در عالم طبیعت بیان کرده و سپس چگونگی ارتباط آن با ولایت فقیه را مشخص خواهیم نمود.

به اعتقاد امام خمینی دست‌یابی کامل به باطن حقایق اسلام فقط با وجود انسان کامل امکان‌پذیر است؛ به‌سبب اینکه انسان‌ها موجودات محدودی هستند و به‌حسب مراتب وجود و کمالشان به حقایق دسترسی دارند. اما انسانِ کامل غیرمحدود است، ظل ذات اقدس الهی است و می‌تواند از اسلام و قرآن و عالم آن‌طورکه هست برداشت کند و به تمامی بطون آن دست یابد (امام خمینی، ۱۳۷۸ب، ج۱۲: ۴۲۱).

با این وصف، برای پی‌بردن به باطن حقایق، قدم اول شناخت انسان کامل است. امام در *شرح دعای سحر* انسان کامل را کتاب تکوینی معرفی کرده و برای آن همچون قرآن، به اعتباری هفت بطن و به توجیه دیگر هفتاد بطن بیان داشته که جز خدا و پایداران در علم، کسی از آن بطون آگاهی ندارد و آن را مس نمی‌کند مگر افرادی که از کثافت‌های عالم طبع و حدث‌های آن منزه باشند. سپس همه را برای مجاهده و تفکر و تأمل در آن فراخوانده و توقف در ظاهر آن‌ها را

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-14]

هلاکت و اصل ریشه‌های جهالت‌ها و سنگ اساسی انکار نبوت‌ها و ولایت‌ها دانسته است (امام خمینی، ۱۳۵۹: ۹۵).

در باور امام خمینی انسان کامل مثل اعلای اللّه است و بزرگ‌ترین آیه و نشانهٔ او و کتاب روشن الهی و خبر با عظمت (نبأ عظیم) است. اوست که به صورت حق‌تعالی آفریده شده، و با دو دست قدرت الهی انشا شده و خلیفهٔ خداست بر خلق او، و کلید باب معرفت خدای تعالی است. هرکس او را شناخت خدا را شناخته و او در هر صفتی از صفاتش و در هر تجلی‌ای از تجلیاتش نشانه‌ای از نشانه‌های اللّه است (امام خمینی، ۱۳۵۹: ۹۵).

یکی از مقامات انسان کامل آن است که او مظهر ولایت الهی است. «ولی» از اسمای الهی است همان‌طورکه اسمای الهی باقی و دائم‌اند و مظهر می‌طلبند، اسم شریف ولی نیز مظهر می‌طلبد. مظهر اتم و اکمل این اسم شریف انسان کامل و او صاحب ولایت کلی است و به‌لحاظ اینکه ولی اسم خداوند است و نبی و رسول از اسمای الله نیستند، ولایت انقطاع‌ناپذیر است، اما رسالت و نبوت منقطع می‌شود. به‌عبارت‌دیگر، به‌لحاظ اینکه «ولی» اسم واجب بالذات است، مظهر اسم «ولی» نیز واجب است. ازاین‌رو، هیچ‌گاه جامعهٔ انسانی از وجود انسان کامل خالی نیست؛ خواه آن انسان کامل رسول باشد، خواه نبی یا وصی یا «ولی» که رسالت، نبوت و سفارت تشریعی ندارند و چون وجود انسان کامل واجب است، ائمهٔ معصومین(ع) فرمودند: «لولا الحجة لساخت الارض باهلها» (حسن‌زاده آملی، ۱۳۸۵: ۳۴۰).

ولایت از صفات الهی و از شئون ذاتی است که نه‌تنها اقتضای ظهور دارد، بلکه از صفاتی است که عمومیت داشته و همهٔ امور هستی را از همهٔ جهات تحت پوشش قرار داده است و تمام عالم امکان را دربر می‌گیرد. بدیهی است تنها صورتی که چنین گستردگی‌ای دارد، عین ثابت محمدی است. ازآنجاکه یک صورت نمی‌تواند برای امور متمایز در عرض اسم‌الله باشد، پس ولایت مستور به الهیت است. ازاین‌رو، ولایت، باطن الهیت و الهیت نیز باطن حقیقت محمدی است. درنتیجه، ولایت باطن حقیقت محمدی می‌شود و ازآنجاکه حقیقت محمدی صورت و ظاهر ولایت و الهیت است و ظاهر و باطن از نظر وجود، عین هم هستند و در تحلیل عقلی از یکدیگر تمایز پیدا می‌کنند، پس حقیقت محمدی عبارت است از ولایت مطلقهٔ الهی که با اوصاف و کمالات نبوت همراه با شریعت جامع، ظهور کرده است. بنابراین، ولایت در ابتدا در پوشش نبوت مستور می‌شود و سپس

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-14]

همین ولایت مطلقهٔ الهی محمدی با وصف ولایت و سرپرستی ظاهر شده و خلیفهٔ الله و خلیفهٔ رسول‌الله می‌شود. سپس براساس «کُلّ یَوْمٍ هُوَ فی شَأْنٍ» (الرحمن: ۲۹) در مظاهر متعدد با اوصاف خاصی پدیدار می‌شود. ازاین‌رو، حجج و خلفای الهی هرکدام در زمان خاصی ظهور می‌کنند؛ به‌گونه‌ای که همهٔ آن‌ها یک نور و حقیقت‌اند و تفاوت آن‌ها فقط در ظهور اوصافی است که همان اوصاف، ولایت مطلقهٔ الهی هستند، حتی عین ثابتشان در علم الهی یکی بیش نیست. پس عین ثابت محمدی همان اعیان ثابته اوصیا و خلفای آن حضرت است. وقتی ولایت و عین ثابت یکی باشند، تفاوت آن‌ها تنها در ظهور اوصاف ذاتی است. با این بیان، حقیقت این حدیث نورانی که پیامبر(ص) فرمود: «اوّلنا محمد، اوسطنا محمد و آخرنا محمد کلّنا محمد»، آشکار خواهد شد. مراد حضرت تنها بیان وحدت اسمی نیست، بخصوص با توجه به اینکه فرمود: «همهٔ ما محمد هستیم» (زمانی قمشه‌ای، ۱۳۷۸: ۵).

بنابراین، اگر گفته شود امیرالمؤمنین علی(ع) خاتم ولایت محمدی است، سخن صحیحی است؛ چه اینکه اگر گفته شود حضرت مهدی موعود(عج) خاتم ولایت محمدی است، حرف درستی است، زیرا ائمهٔ معصومین(ع) همگی در ذات و صفات یک حقیقت‌اند و تفاوت آن‌ها در ظهورها و شئونی است که براساس حکمت بالغهٔ الهی در زمان‌های مختلف ظهور کرده‌اند (زمانی قمشه‌ای، ۱۳۷۸: ۵).

در زمینهٔ ارتباط ولایت با نبوت و امامت، امام خمینی در حاشیهٔ خود بر *شرح منظومه سبزواری* با طرح مسئلهٔ خاتمیت در هر دو بعد نبوت و ولایت به تفصیل بحث کرده و گفته است:

> *فرق نبوت ختمی با سایر انبیا، آنکه به تمام اسما و صفات رسیده است، نبوت ختمیه دارد و آنکه از طریق صفت محدود و خاصی رسیده است، نبوت محدود پیدا می کند و از طریق همان صفتی که او رسیده، مردم را به حق دعوت می‌کند؛ مثل حضرت یحیی که از راه خوف رسیده بود، مردم را از راه انذار و تخویف دعوت می‌نمود و حضرت موسی و عیسی از راه اسمی جامع‌تر از آن، تا وجود ختمی مرتبت که از تمام اوصاف و اسما رسیده بود، نبوت ختمیه پیدا نمود. جامعیت هر نبوتی به هر اندازه باشد، امامت و نیابت آن‌هم به‌اندازهٔ جامعیت او می‌باشد؛ زیرا نواب انبیا بالاصالة نرسیده‌اند، بلکه به تبع رسیده‌اند. لذا ولایت حضرت امیر که وصی حضرت ختمی مرتبت بود، ولایت ختمیه می‌باشد و چون حضرت رسول نبوت جامعه داشت و ایشان*

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-14]

به صفاتی که انبیای سلف رسیده بودند با جامعیت دیگر رسیده بود، لذا ولایتی هم که باطن نبوت ایشان بوده جامع می‌باشد. پس، اگر نبوت ایشان جامع تمام نبوات سلف بوده، ولایت نبوت ایشان هم جامع جمیع نبوات خواهد بود؛ لذا حضرت امیر فرمود: «کنت مع جمیع الانبیا سرًا و مع خاتم جهراً» (امام خمینی، ۱۳۸۵، ج۲: ۲۴۸).

پس نتیجهٔ کلی اینکه چون ولایت، جامع بین نبوت و امامت است که گاهی به‌صورت نبوت و زمانی به‌صورت امامت تجلی می‌کند، به‌گونه‌ای که با ولادت نبی اکرم و یا هر یک از امامان معصوم(ع) ظهور تازه‌ای از ولایت الهی نصیب جهانیان می‌شود. چون نعمت ولایت از عالی‌ترین مرحلهٔ تکوینی تا نازل‌ترین مرتبهٔ تشریعی آن، یعنی ادارهٔ امور جامعهٔ انسانی برای عالم خیر و برکت است، از این جهت از آن به منت تعبیر شده است (رک: آل‌عمران: ۱۶۴). همچنین به‌لحاظ اینکه ظهور ولایت در کسوت نبوت نعمت سنگینی است، تنها مؤمنان توان پذیرش این نعمت عظیم نبوت را داشته و توفیق پیروی از پیامبر نصیب آنان می‌شود (جوادی آملی، ۱۳۷۹: ۱۸۵).

تا اینجا از حقیقت ولایت در عرفان سخن گفته شد. حال به دنبال این هستیم که ولایت فقیه با ولایت عرفانی چگونه مرتبط می‌شود.

همان‌طور که گفته شد، در قلهٔ باطن عالم حقیقت انسان کامل قرار دارد و واسطهٔ فیض و نقطهٔ ارتباط مخلوقات با ذات مقدس ایشان می‌باشد و اوست که بر همهٔ موجودات ولایت دارد. حال در عالم اعتبار چگونه است؛آیا هدایت و رهبری انسان‌ها رها شده است یا کسی هست که در قله قرار گرفته و بر همهٔ انسان‌ها ولایت داشته باشد. اگر کسی هست چگونه باید باشد؛ آیا همانند عالم حقیقت باید واسطهٔ فیض باشد یا نه؟

امام خمینی در تبیین پیام غدیر به این پرسش پاسخ می‌دهد. ایشان معتقد است که ولایت در پیام غدیر به‌معنای مقام معنوی و ولایت عرفانی آن حضرت نیست، بلکه منظور از ولایت در این واقعه سرپرستی و زعامت مسلمانان است. نکتهٔ قابل توجهی که ایشان می‌فرماید این است که غدیر هیچ شأنی برای حضرت امیر ایجاد نمی‌کند بلکه این شخصیت والا و الهی حضرت امیر است که اسباب این شده که خداوند متعال او را به این نوع ولایت نصب کند. امام خمینی در این باب می‌فرماید:

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-14]

قضیهٔ غدیر، قضیهٔ جعل حکومت است، این است که قابل نصب است و الّا مقامات معنوی قابل نصب نیست، یک چیزی نیست که با نصب آن مقام پیدا بشود؛ لکن آن مقامات معنوی که بوده است و آن جامعیتی که برای آن بزرگوار بوده است، اسباب این شده است که او را به حکومت نصب کنند و لهذا می‌بینیم که در عرض صوم و صلاة و امثال این‌ها می‌آورد و ولایت مجری این‌هاست. ولایتی که در حدیث غدیر است به معنای حکومت است نه به‌معنای مقام معنوی و حضرت امیر را همان‌طوری که من راجع‌به قرآن عرض کردم که قرآن ـ در روایات است این ـ نازل شده است به منازل مختلف، کلیاتش سبع و الی سبعین و الی زیادتر، تا حالا رسیده است به دست ماها به صورت یک مکتوب. حضرت امیر هم این‌طور است، رسول خدا هم این‌طور است. مراحل طی شده است، تنزل پیدا کرده است. از وجود مطلق تنزل پیدا کرده است، از وجود جامع تنزل پیدا کرده است و آمده است پایین تا رسیده است به عالم طبیعت، در عالم طبیعت این وجود مقدس و آن وجود مقدس و اولیای بزرگ خدا. بنابراین، اینکه حدیث غدیر را ما حساب کنیم که می‌خواهد یک معنویتی را برای حضرت امیر یا یک شأنی برای حضرت امیر درست کند نیست. حضرت امیر است که غدیر را به‌وجود آورده است، مقام شامخ اوست که اسباب این شده است که خدای تبارک و تعالی او را حاکم قرار بدهد (امام خمینی، ۱۳۷۸ب، ج ۲۰: ۱۱۳).

از این سخن امام خمینی چنین نتیجه می‌شود که ولایت به‌معنای زعامت و سرپرستی که از امور اعتباری است، گسسته از حقیقت نیست و همچنان که در عالم حقیقت انسان کاملی که فانی در ذات مقام الوهیت قرار گرفته دارای مقام ولایت می‌باشد، در عالم اعتبار نیز کسی باید دارای مقام ولایت باشد که هم‌سنخ با انسان کامل باشد، یا به‌عبارتی مظهری از انسان کامل باشد. همچنان که حضرت امیر دارای ولایت عرفانی بوده و به‌تعبیر امام همچون قرآن دارای بطون می‌باشد، صلاحیت رهبری و ادارهٔ جامعهٔ اسلامی را دارد و این امر به‌اندازه‌ای مهم است که اگر پیامبر خدا آن را به اطلاع عموم نرساند، رسالت خود را کامل نکرده و این همان معنای اکمال دین و اتمام نعمت می‌باشد که باعث ناامیدی دشمنان اسلام می‌شود.

حال در عالم اعتبار چنین شخصی باید در رأس قرار بگیرد و تاکنون نیز چنین بوده است. اما در زمان غیبت یا در جایی که حضور ولی‌الله امکان‌پذیر نیست، شخصی باید مدیریت جامعهٔ اسلامی را

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-14]

به‌دست بگیرد که تالی تلو معصوم و ولی‌الله باشد به‌گونه‌ای که در میان مردم آن عصر، اعلم از همه به قوانین الهی و اعدل از همه باشد. به‌تعبیر آیت‌الله جوادی آملی در جامعهٔ اسلامی «شخص حقیقی» حاکم نیست، بلکه «شخصیت حقوقی» ساخته شده‌ای که اندیشه‌اش را فقاهت، و حرکت‌های اجتماعی او را عدالت تأمین می‌کند، بر جامعه حکومت کرده و خاستگاه نظر و عمل والی مسلمین را «فقه و عدل» پوشش می‌دهد (جوادی آملی، ۱۳۸۱: ۲۵۷).

در باور حضرت امام، اوصافی که در ولی باید باشد به فقیه ولایت می‌دهد و این امر چیزی جز ظهور باطن ولایت معنوی در قالب ولایت فقیه نیست. ایشان در خطاب به حامد الگار- نویسنده و متفکر مسلمان امریکایی- در تبیین اهداف حکومت در اسلام و مخالفت‌های دشمنان با حاکمیت اسلام به‌صراحت بیان می‌دارد:

> *آن اوصافی که در ولی است، در فقیه است که به آن اوصاف خدا او را ولی امر قرار داده است و اسلام او را ولی امر قرار داده است، با آن اوصاف نمی‌شود که کسی پایش را یک مقدار غلط بگذارد. اگر یک کلمه دروغ بگوید یا یک قدم برخلاف بگذارد،آن ولایت را دیگر ندارد* (امام خمینی، ۱۳۷۸ب، ج ۱۱: ۴۶۴).

این سخن امام که ولایت فقیه به‌خاطر حتی یک دروغ از شخص ساقط می‌شود به‌روشنی بیانگر این است که جنس این نوع ولایت یک نوع آمیختگی با جنس ولایت معنوی دارد؛ هرچند جدا از هم هستند و به‌تعبیر امام این نوع ولایت غیر از ولایت کبری است که مخصوص به معصوم می‌باشد (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۱۹: ۴۰۳)، ولی نشان از این دارد که گسسته از او هم نیست و درحقیقت ظاهر آن ولایت است. همچنان که امام جای ولایت فقیه را در راستای ولایت رسول‌الله برشمرده و ایجاد آن را به خدای باری تعالی نسبت داده است:

> *قضیهٔ ولایت فقیه یک چیزی نیست که مجلس خبرگان ایجاد کرده باشد. ولایت فقیه یک چیزی است که خدای تبارک و تعالی درست کرده است. همان ولایت رسول‌الله هست* (امام خمینی، ۱۳۷۸ب، ج ۱۰: ۳۰۸).

امام خمینی در جای دیگری با تبیین معنای تمسک به ولایت حضرت امیرالمومنین، ولایت فقیه را سایه‌ای از ولایت آن حضرت دانسته و چنین می‌فرماید:

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-14]

ما در این روز سعید (عید غدیر) یکی از چیزهایی که وارد شده است این است که بگوییم، بخوانیم: «الحَمْدُ للّه الّذی جَعَلَنا مِنَ الْمُتَمَسِّکینَ بِوَلایَة امیر الْمُؤمِنینَ وَ اهْلِ بَیْتِهِ» تمسک به ولایت امیرالمؤمنین چی هست؟ یعنی ما همین این را بخوانیم و رد بشویم؟ آن هم تمسک به ولایت امیرالمؤمنین در روزی که ولایت به همان معنای واقعی خودش بوده است. نه، تمسک به محبت امیرالمؤمنین، تمسک به محبت اصلاً معنا هم ندارد، تمسک به مقام ولایت آن بزرگوار به اینکه گرچه ما و بشر نمی‌تواند به تمام معنا عدالت اجتماعی و عدالت حقیقی را که حضرت امیر قدرت بر پیاده کردنش داشت، نمی‌توانیم ماها و هیچ‌کس، قدرت نداریم که پیاده کنیم، لکن اگر آن الگو پیدا شده بود و حالا هم ما باید به یک مقدار کمی که قدرت داریم تمسک کنیم. تمسک به مقام ولایت معنایش این است که، - یکی از معانی‌اش این است که - ما ظِل آن مقام ولایت باشیم. مقام ولایت که مقام تولیت امور بر مسلمین و مقام حکومت بر مسلمین است، این است که چنانچه حکومت تشکیل شد، حکومت تمسکش به ولایت امیرالمؤمنین و این است که آن عدالتی که امیرالمؤمنین اجرا می‌کرد، این‌هم به اندازهٔ قدرت خودش اجرا کند (امام خمینی، ۱۳۷۸ب، ج ۱۸: ۱۵۴).

نکتهٔ قابل توجهی که باید در اینجا به آن اشاره کنیم این است که در میان اولیاالله چه کسانی این وظیفهٔ خطیر را به عهده دارند؟ به‌عبارت‌دیگر، برخی از اولیاالله ازقبیل حضرت خضر و ائمهٔ اطهار و یا در زمان غیبت برخی از عرفا که صلاحیت رهبری جامعه را برعهده داشته‌اند، چرا تشکیل حکومت نداده و به ادارهٔ کشور نپرداخته‌اند؟

در پاسخ به این پرسش می‌توان گفت برای تشکیل حکومت و ادارهٔ جامعه بیعت مردم لازم است، وگرنه در صورت عدم‌پذیرش مردم این وظیفه از ولی‌الله ساقط می‌شود که عدم‌تشکیل حکومت اسلامی توسط ائمهٔ اطهار(ع) از این سنخ است.

نتیجه:

در باب ورود دیدگاه‌های عرفانی امام خمینی به نظریهٔ ولایت فقیه باید گفت که اجتهاد و فقه، جنبهٔ عرفانی نداشته و اصول خودشان را دارند. اما ایشان معتقد بودند بدون ولایت عرفانی نمی‌توان ولایت سیاسی داشت و بدون سیر در باطن و جهاد با نفس در مراتب عالیه‌اش، قدرت سیر در

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-14]

ظاهر و جهاد بیرونی را ممکن نیست و این اندیشه به نوع انسان‌شناسی، هستی‌شناسی عرفانی و توحید و ولایت‌شناسی عرفانی امام و نوع سلوک سیاسی و حکومتی یا ولایی او بر می‌گردد.

با سیر در اندیشه‌های امام خمینی به این نتیجه رسیدیم که بین ولایت فقیه و ولایت انسان کامل باید یک نوع هماهنگی و سنخیت باشد همان‌طورکه شخصیت معنوی و مقام قرب و نزدیکی انسان کامل به خداوند متعال بوده که او را حامل ولایت عرفانی نموده و تنها اوست که شایستهٔ هدایت و رهبری دنیوی و اخروی انسان‌هاست. اما در صورت غیبت آن یگانهٔ دهر، زعامت سیاسی او به فقیه انتقال پیدا کرده و با توجه به صفات مشخص شده برای فقیه می‌توان گفت این شخصیت علمی و معنوی فقیه است که او را شایسته ولایت نموده ازاین‌رو، ولایت فقیه به‌گونه‌ای ظهور و تجلی ولایت انسان کامل در نظام اجتماع انسانی در عصر غیبت است.

کتاب‌نامه:

- اشتهاردی، ابوالقاسم. (۱۴۰۰ق)، *کتاب القضاء*، قم: مطبعهٔ خیّام.
- جرجانی، علی ابن‌محمد. (۱۳۷۷)، *تعریفات: فرهنگ اصطلاحات معارف اسلامی*، ترجمه حسن سید عرب، سیما نوربخش، تهران: نشر و پژوهش فرزان روز.
- جوادی آملی، عبداله. (۱۳۸۱)، *ولایت فقیه، ولایت فقاهت و عدالت*، چاپ نهم، قم: اسرا.
- _____. (۱۳۷۹)، *سیرهٔ رسول اکرم صلی‌الله علیه و آله و سلم در قرآن*، قم: اسرا.
- حائری، مهدی. (۱۹۹۵م)، *حکمت و حکومت*، لندن: شادی.
- حسن‌زاده آملی، حسن. (۱۳۸۵)، *ممدالهمم فی شرح فصوص الحکم*، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- [امام] خمینی، روح‌الله. (۱۳۷۸الف)، *شرح حدیث جنود عقل و جهل*، چاپ سوم، تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- _____. (۱۳۸۵)، *تقریرات فلسفه، تقریر محمد بن‌عبدالغنی اردبیلی*،تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- _____. (۱۳۷۸ب)، *صحیفهٔ امام*، تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- _____. (۱۳۷۳)، *ولایت فقیه؛ حکومت اسلامی*، تهران: موسسه تنظیم ونشرآثار امام خمینی.

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-14]

- _____. (۱۳۶۹)، *سر الصلوة معراج السالکین و صلوة العارفین*، تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- _____. (۱۳۵۹)، *شرح دعای سحر*، ترجمه احمد فهری، تهران: نهضت زنان مسلمان.
- _____.(۱۳۷۳)، *مصباح‌الهدایه الی‌الخلافه والولایه*، تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- زمانی قمشه‌ای، علی. (۱۳۷۸)، *شرح رسالهٔ خلافت کبری عارف الهی آقا محمدرضا قمشه‌ای*، اصفهان: کانون پژوهش.
- سروش، عبدالکریم. (۱۳۷۸)، *تجربه نبوی*، تهران: صراط.
- سروش، محمد. (۱۳۸۶)، *دین و دولت در اندیشه اسلامی*، قم: بوستان کتاب.
- شهید ثانی/ عاملی، زین‌الدین بن‌علی بن‌احمد. (۱۳۷۴)، *تمهید القواعد*، قم: مکتب الاعلام الاسلامی.
- طباطبایی، محمدحسین. (۱۳۸۷)، *طریق عرفان (ترجمه و شرح و متن رسالة الولایه)*، صادق حسن‌زاده، قم: آیت اشراق.
- _____. (۱۳۶۲)، *اصول فلسفه و روش رئالیسم*، تهران: صدرا.
- طریحی، فخرالدین. (۱۳۷۵)، *مجمع البحرین*، تهران: مرتضوی.
- لک‌زایی، شریف. (۱۳۸۷)، *سیاست متعالیه از منظر حکمت متعالیه (نشست علمی با آیت‌الله جوادی آملی)*، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
- مال‌الله، محمد. (۱۴۰۹ق)، *نقد ولایة الفقیه*، قاهره: دارالصحوة الاسلامیه.
- محقق داماد، مصطفی. (۱۳۷۷)، *عرفان و شهریاری، خرد جاودان*، تهران: نشر و پژوهش فرزان.
- مصطفوی، حسن. (بی‌تا)، *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- مطهری، مرتضی. (۱۳۶۸)، *مجموعه آثار استاد شهید مطهری*، تهران: صدرا.
- مغنیه، محمدجواد. (۱۳۸۵)، *الخمینی والدولة الاسلامیه*، قم: موسسه دارالکتاب الاسلامی.

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-14]